

آنچه می خوانید بعضی از نقل قول ها یا جواب سوالاتی است که از مایکل جکسون پرسیده شده



من عاشق انجام دادن کارهای مختلف هستم. هر تجربه ای که جدید و مهیج باشد و من هر بار بیشتر می آموزم.

در مورد صحنه گردانی چیزی که بیشتر از آن لذت می برم شاد کردن مردم است. فقط نشان دادن لبخندی بر چهره ی یک نفر برای من زار هر چیزی با ارزش تر است.

وقتی بر روی صحنه هستم، احساس می کنم که آنجا امن ترین جا روی زمین است.

وقتی می خواهید اثر بخش باشید فقط باید خودتان باشید. و چه کسی می تواند به شما یاد دهد که خودتان باشید؟ شما نمی توانید به شخصی یاد بدهید که چگونه موثر باشد ، دقیقا همان طور که به نمیتوانید سرودن را به او بیاموزید. این در درون شماست. سرودن شکلی از اثر بخش بودن است با روش خاص و احساسی که شما می سزایید می توانید اثر بخش باشید.

عکس پیتر پن بر تمام دیوار های اتاقم هست. من هر چیزی را که بری نوشت خواندم. من نهایتا با پیتر پن هویت داده شدم، پسر گمشده از never-never land .

بسیاری از مردم اعتقاد ندارند (به خدا). این بعضی اوقات احمقانه است. خورشید از دوران های دور آن بالا بوده است. چه چیزی آنرا بالا نگه می دارد؟ من اهمیت نمی دهم که آنها چقدر به من توضیح علمی بدهند، این به اندازه کافی عمیق نیست.

من نمی گویم که من جذاب بودم ! اما اگر آنها نظرشان این بود خیلی خوب است. من این را در کنسرت دوست دارم این مرتب بودن است

هدف واقعی من انجام دادن خواسته های خداست. من خواندن و رقصیدن را خودم انتخاب نکردم ، اما این نقش من است و می خواهم آن را بهتر از هر کس دیگری انجام دهم

من به خدا اعتقاد دارم همه ما داریم . ما دوست داریم روشنی بخش باشیم. احمقانه رفتار نکنید و روشن بینی خود را از دست ندهید

اولین باری که من E.T را دیدم، در میان همه چیز ذوب شدم، بار دوم مثل یک دیوانه گریستم.

هر بار که به پاریس می روم با عجله به موزه لوور می روم. من هیچ وقت از دیدن آن سیر نمی شوم! من به موزه های سراسر دنیا می روم من عاشق هنر هستم.

حرکت دادن بدن یک هنر است. رقصیدن نمایش احساس شما به وسیله حرکت بدنتان است. گذشتن از زمین فقط به خاطر رسیدن به احساس آزادی و انجام هر کاری برای رسیدن به این احساس واقعا بی نظیر است این فرار از واقعیات زندگیست. راحت شدن از همه چیز و حرکات دادن بدن و بیرون کردن تنش ها و دردها.

من عاشق خلق کردن موسیقی هستم ساختن چیزی که غیر معمول و غیر منتظره باشد، بیشتر از تصور مردم فرا تر از زمان پنج مرحله جلو تر چیزی که مردم فکر می کنند.

من هیچ وقت ماریجوانا مصرف نکردم و نمی خوام امتحانش کنم. هیچ وقت هیچ کدام از این ها را مصرف نکردم. به این چیز ها علاقه ای نداشتم. من از چیزی که هستم احساس خوشحالی می کنم. حتی از گفتن این کلمه هم بیزارم. اگر بخوام که با ذهنم احساس آزادی کنم برای قدم زدن کنار ساحل میرم یا یک کتاب زیبا می خونم یا یک ترانه می نویسم.

من عاشق مطالعه کردن هستم. مثل فلسفه و داستان های کوتاه (1982)

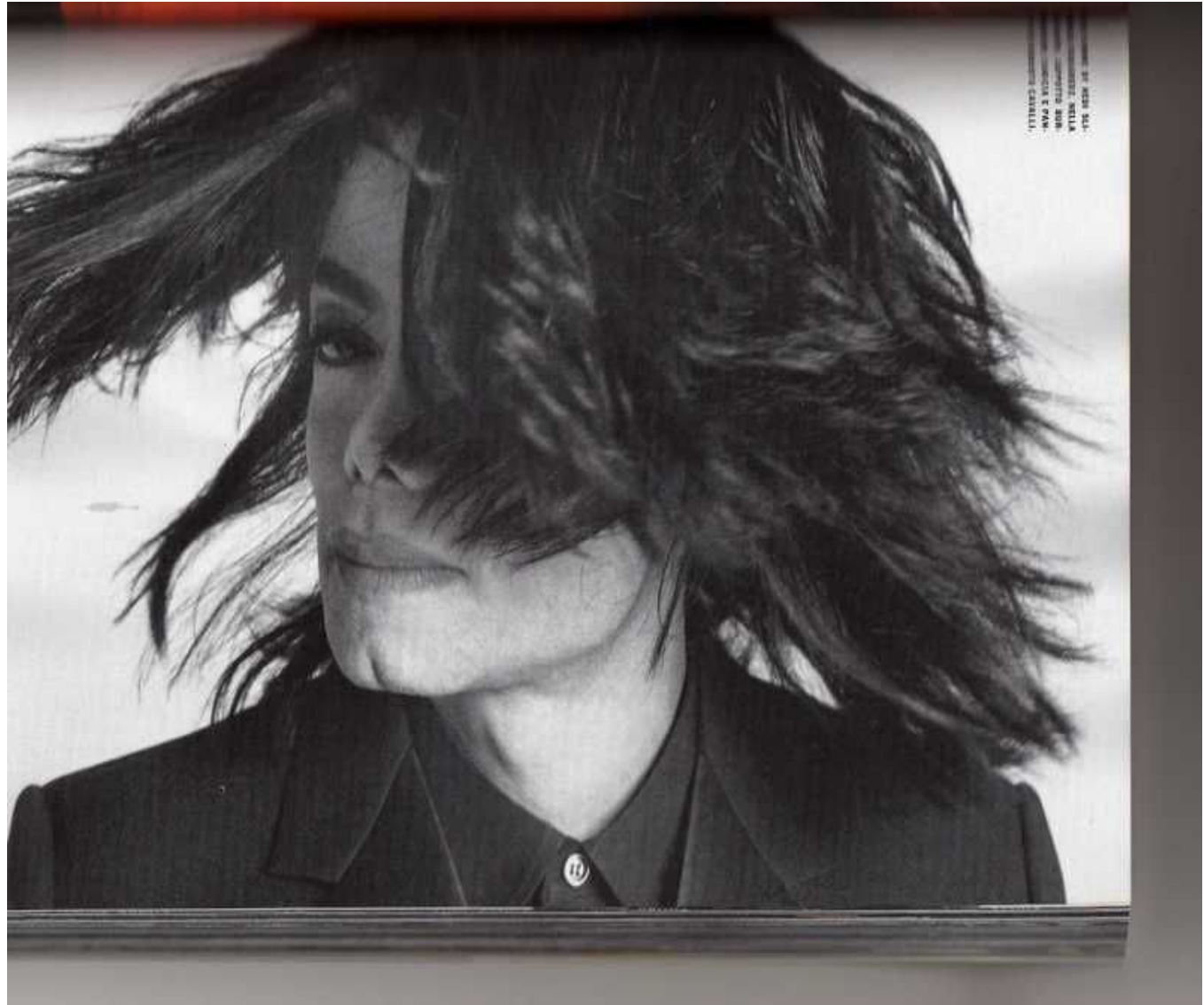
من نژادم را می دانم. من به آینه نگاه می کنم. من می دانم که سیاه پوستم.

من افتخار می کنم که یک سیاه پوست آمریکایی هستم. من به نژادم افتخار می کنم.

ما آلمانی ها هستیم، ما آمریکایی ها هستیم، فرانسه، ایتالیا، روسیه، آمریکا، آسیا، آفریقا،... بسیاری از ملت ها. ما مسیحی، یهودی، مسلمان و هندو هستیم. ما سیاه پوست هستیم، ما سفید پوست هستیم. ما اجتماعی از تفاوت ها هستیم. بسیار پیچیده و در عین حال ساده. ما نیازی به داشتن جنگ نداریم.

در مورد یک نفر قضاوت نکنید. دیگران را محکوم نکنید. مگر شما همه آن ها را می شناسید؟

یک نفر آن را می سازد و همه باورش می کنند. اگر شما یک دروغ را به اندازه کافی بشنوید، باورش می کنید.



STYLING: MICHAEL
HAIR: MICHAEL
MAKEUP: MICHAEL
CLOTHING: MICHAEL



مصاحبه مایکل جکسون با مجله گلد





مایکل جکسون افسانه موسیقی است . با اشاره به یک دوره جدید او در راهی است تا یک ستاره هالیوودی بشود . او با گزارشگر گلد مصاحبه کرد .

مایکل جکسون سلطان پاپ است . مردی که پر فروش ترین آلبوم تاریخ را ساخته . مردی که رقص او و صدای او به هر انسانی از هر گوشه دنیا رسیده ، از جانسبرگ تا جاگارتا، از لندن تا لائوس . اما او همچنین یک معماست . یک کودک بابرانش در جکسون فایو که از خانواده ای با استعداد بی اندازه می آید . کوچکترین پسری که در گروه برای خودش بزرگترین موفقیت را حک کرد . او کودکی بود که به مشهور ترین انسان بدل شد . او می خواهد خودش را به یک ستاره فیلم بدل کند ، با وجود شهرت او ، با وجود چهره ای که برای هنر های نمایشی خلق و ساخته شده .
تغریبا از زمانی که او راه رفتن را یاد گرفت جکسون به خاطر شهرتش کمرو بود . ممکن است گروهی از طرفدار ها و عکاس ها بعد از این که او از مکان های عمومی بیرون می آید او را احاطه کنند . اما او به شدت مردی محرمانه است . کسی که با خانواده اش در سرزمین افسانه ای نورلند در کالیفرنیا زندگی می کند . در این مصاحبه او با صداقت در باره ی شهرت ، مشکلات ستاره بودن در دوران کودکی و ... صحبت می کند .



گزارشگر: آیا تو خودت را بیشتر به عنوان یک موسیقی دان یا یک مدیر اقتصادی یا یک خواننده می بینی؟

مایکل جکسون: شاید همه آن ها برای این که من عاشق خواندن هستم من همیشه عاشق خواندن خواهم بود . من عاشق این هستم که برده ریتم باشم ، زیرا رقص تفسیر موسیقی است و همراهی کننده نوازندگان.
تو صدا می شوی ، تو بیس می شوی ، تو همان چیزی می شوی که می شنوی و تو آن را بدنت انجام می دهی . اما من تلاش نمی کنم آن را خیلی بالا ببرم در باره ی تمام چیزی که تو درباره ی آینده ات فکر می کنی. بسیاری از بزرگترین اجرا کننده ها شما را در گذشته می بردند، و آن را با تنهایی و غم و شکست و نابودی به پایان می رساندند.
من همیشه به خودم گفته ام هرگز نمی خواهم این راه را بروم و من برای شغل سخت ترین تلاش را می کنم. از خودم حمایت می کنم ، با ثروتم سرمایه گذاری و تجارت می کنم . چه کسی می داند فردا چه خواهد شد . بنا براین شما باید بتوانید از خودتان حمایت کنید.

گزارشگر: آیا تو دوست داری به عنوان یک اجرا کننده به خاطر سپرده شوی؟

مایکل جکسون : من عاشق سینما و هنر هستم .یک معمار یک اجرا کنند است .کسی که یک کشتی می سازد یک اجرا کننده است .او می داند کجا شیب ها را بسازد.
و انتظار بزرگ زمانی است که شما بالا می روید ...او باعث می شود شما بروید .خدای من! زمانی که شما بالا می روید قبل از این که به پایین بیایید .این دقیقا ساختاری مثل یک نمایش یا یک رقص دارد.

گزارشگر: شناخته شده ترین ستاره دنیا شدن برای تو مشکلی ایجاد نمی کند؟

مایکل جکسون : هیچ جایی در دنیا وجود ندارد که من به آنجا بروم و برای خودم خلوتی داشته باشم . چیزی که بیشترین آزار را می تواند به شما برساند این است که خلوتتان را از شما بگیرند تا آن را احمقانه نشان بدهند . شما در یک تنگ ماهی زندگی می کنید .اما این حقیقت است. من لباس مبدل می پوشم تغییر قیافه می دهم .مردم همه این را می دانند.این خیلی سخت است ،خیلی سخت .

گزارشگر: چه نوع تغییر قیافه ای؟

مایکل جکسون: لباس های بیس بال ، دندان های مصنوعی، عینک ،گریم و هر چیزی فقط برای نشستن بین مردم و تجربه آن. مسیری که مردم طی می کنند یک نمایش است، من می خواهم آن چه آن ها احساس می کنند را احساس کنم.

گزارشگر: آیا آن ها به تو پی برده اند؟

مایکل جکسون : گاهی اوقات بله در ابتدا نه .آن ها شروع می کنند به چشم های من ، بعد من عینک می گذارم ،سپس آن ها از پشت عینک به چشم های من نگاه می کنند. دختر ها خیلی زرنگ هستند . تو می توانی یک نفر را سریع تر از یک دختر فریب دهی .فقط خانم ها می توانند بفهمند آن ها می دانند تو چگونه بدنت را تکان می دهی چگونه راه می روی،چگونه رفتار می کنی ،من می شنوم که می گویند " نگاه کن چگونه دستش را حرکت می دهد . نگاه کن چگونه راه می رود" و من فکر می کنم اوه ! نه.

گزارشگر: اگر تو برای یک روز در لندن نا مرئی بودی چه کار می کردی؟

مایکل جکسون : اوه پسر من دوست دارم به چه کسی پس گردنی بزنم ؟!بگذار ببینم [می خندد] من فکر می کنم باید یکی از خیرنگار های تبلیوید ها را پیدا کنم و به [ass] او لگد بزنم .شویه ی مونواک .من واقعا دوست دارم آن ها را با اسکوتر های کوچکشان که با آن به هر طرف می چرخند و با دوربین هایی که در دست هایشان است بزنم . آن ها واقعا رنج آورند . من اول به سراغ آن ها می روم. بله.آن ها تو را دیوانه می کنند . تو نمی توانی از دست آن ها فرار کنی این وحشتناک است.

گزارشگر : چه کسی به تو بیشترین حرفه را الهام کرده ؟آیا می توانی باز گو کنی؟

مایکل جکسون :شاید والت دیزنی برای این که وقتی من 5 ساله بودم در دنیای بزرگسال ها بزرگ شدم . من روی صحنه بزرگ شدم ،من در کلوپ های شبانه بزرگ شدم .من وقتی هفت یا هشت ساله بودم در کلوپ های شبانه بودم . من دختر های رقاصی را می دیدم که تمام لباسهایشان را در می آوردند .من دعواها و زد و خورد ها را می دیدم ،من مردمی را می دیدم که همدیگر را نابود می کردند ،من بزرگسالانی را می دیدم که مثل یک خوک رفتار می کردند. این دلیلی است که من امروز از این کلوپ ها متنفرم .من دوست ندارم به کلوپ ها بروم .من قبلا این ها را می دیدم ،من مجبور بودم آن جا باشم. این دلیل توانی است که من به خاطر آن چه در گذشته انجام ندادم دارم پس می دهم . بنا بر این وقتی شما به منزل من می آیدید خواهید دید که من شهربازی دارم،من سالن تئاتر دارم،حیوانات مختلفی دارم،من عاشق حیواناتم فیل ها، زرافه ها، شیرها، ببرها،خرس ها وانواع مختلف مار ها ،من تمام چیز های فوق العاده ای را که در کودکی نداشتم به دست آوردم.

برای این که ما آن چیز ها را نداشتم .ما خواب کافی نداشتم .ما مدرسه نداشتم ،وقتی در تور بودیم معلم خصوصی داشتیم من به یک مدرسه دولتی نرفتم .ما این را برای دو هفته آزمایش کردیم و این جواب نداد .این خیلی سخت بود.بزرگ شدن یک بچه مشهور خیلی سخت است.خیلی کم اتفاق افتاده که یک کودک ستاره به یک بزرگ ستاره تبدیل شود.این خیلی سخت است.

من در مورد شرلی تمپل حرف می زنم من در سانفرانسیسکو او را دیدم .سر میز او نشستم و من به سختی گریه کردم .او گفت چه شده مایکل ؟من گفتم : من تو را دوست دارم .من نیاز دارم بیشتر کنار تو باشم .او ادامه می داد : تو یکی از ما نیستی؟ من گفتم :بله هستم . یک نفر گفت منظور تو چیست؟ او گفت : مایکل می داند که من چه می گویم . و من دقیقا چیزی که او گفت را می دانستم.

آن جا بودن به عنوان یک کودک ستاره ، موفق بودن در ساختن آن موقعیت ،مشهور بودن به عنوان یک انسان بالغ خیلی سخت است . وقتی تو یک کودک

ستاره شوی مردم نمی خواهند که تو بزرگ شوی. آن ها می خواهند که تو برای همیشه کوچک باشی - مردم نمی خواهند که تو بعد از آن کار کنی این خیلی سخت است.

گزارشگر: بیشتر در مورد علاقه مندی خودت به پارک ها و گردشگاه ها توضیح بده

مایکل جکسون: موضوع مورد علاقه من در مورد پارک ها. من نظر نسبتاً خوبی در مورد آن دارم. برای این که من به جاهای بسیاری از دنیا سفر کرده ام. من عاشق این هستم که ببینم مردم با خانواده هایشان دور هم جمع شده اند من لذت می برم. من در مورد آن ها مطالعه می کنم. من نمی توانم در ساعت های عادی به آن پارک ها بروم من بعد از چند ساعت به این پارک ها می روم.

گزارشگر: من شنیده ام که تو چند ایده در مورد ساخت گردشگاه ها در لاس و گاس داری.

مایکل جکسون: من پروژه های زیادی در لاس و گاس انجام داده ام. یکی از کارها بی که آنجا انجام داده ام این است که، محدودیت ها را از بین بردم، برای این که وقتی من یک پسر کوچک بودم، من بزرگتر از هشت سال نبودم، من و برادرانم به لاس و گاس می رفتیم. در آن موقع بچه ها نمی توانستند به کازینو ها بروند، پس ما در اتاق هایمان می ماندیم خسته شده بودیم و هیچ کاری برای انجام دادن نداشتیم، با وجود این که هر کسی نیاز دارد بازی کند. در آن موقع در لاس و گاس فقط یک مکان برای کودکان وجود داشت. اسمش بود سیرک-سیرک. آن جا هتلی بود که دلفک ها و شامپانزه ها در آن نمایش های کوچک انجام می دادند. وقتی من بزرگتر شدم ما در آن جا خیلی بازی کردیم. ما خیلی وقت ها آن جا اجرا می کردیم. و من درباره ی آن فکر کردم و گفتم: "این انصاف نیست که در آن جا هیچ جایی برای کودکان وجود ندارد. و من شروع کردم به دادن ایده های زیادی به دارندگان هتل ها. و حالا آنجا به یک مکان تفریحی خانوادگی تبدیل شده.

گزارشگر: شخص مورد علاقه تو کیست؟

مایکل جکسون: من عاشق انسان هایی هستم که به زمین و بشر شادی و خوشحالی می بخشند. انسان های روشنی بخش. از والت دیزنی تا گاندی از ادیسون تا مارتین لوتر کینگ این ها انسان هایی با روشنی هستند، انسان های که واقعا به کودکان اهمیت دادند. خانواده ها را دور هم جمع کردند و عشق چیزی که من تلاش می کنم در موسیقی ام و در ترانه هایم بگویم. اگر شما به یکی از کنسرت های من بیایید، به یکی از نمایش های من بیایید شما دویست هزار نفر را می بینید که شمع در دست گرفته، می گویند: ما می خواهیم دنیا را نجات دهیم و ما عاشق تو هستیم. من این را در سراسر دنیا دیده ام از روسیه تا آلمان، از رمانی تا آفریقا از آفریقا تا امریکا. آن ها در یک جا شادی می کنند، عکس می گیرند.

گزارشگر: فرد استیتر دوست تو بود؟

مایکل جکسون: بله، فرد استیتر همسایه من بود. وقتی سوار موتور اسکوتر می شدم می خواستم او را ببینم. وقتی یک پسر کوچک بودم او به من می گفت: "تو ستاره بزرگی خواهی شد" او به من می گفت: من فکر می کنم تو اجرا کننده افسانه ای هستی و او همیشه به من می گفت: تو بهترینی و من باید به او می گفتم: نه تو بهترینی

من اولین باری که موناک را اجرا کردم رابه یاد می آورم. فرد به منزل من زنگ زد او داشت از پشت تلفن فریاد می کشید او به من گفت: ای بهترین اجرایی بود که تا به حال دیدم او گفت: "مایکل تو آن ها را روی صندلی هایشان میخ کوب کردی تو جهنم یک اجرا کننده هستی. تو جهنم یک رقص هستی

" من گفتم : خواهش می کنم به هیچ پاداشی نیاز ندارم . من به خاطر آن اجرا نامزد جایزه Emmy شدم ولی آن را نگرفتم این اهمیتی برای من نداشت برای این که فرد استیتر گفت:من عاشق اجرا تو ام و این تمام پاداشی بود که من نیاز داشتم.

گزارشگر: اگر می توانستی با کسی کار کنی زنده یا مرده او که بود؟

مایکل جکسون: اگر من می توانستم با کسی کار کنم آن شخص چارلی چاپلین بود کسی که من او را خیلی دوست دارم همچنین لورنس الیور که واقعا یک نابغه بود فکر می کنم این دو نفر همچنین پادشاه براندو.

گزارشگر: سال گذشته شما با هم یک فیلم کوتاه ساختید you rock my world با همکاری مارلون براندو . کار کردن با او چگونه بود؟

مایکل جکسون: براندو یکی از بهترین دوستان من است . او خیلی زیاد شبیه من است . او به جاهای زیادی نمی رود . او به نورلند یا به منزل من در مول هلند در ایو می آید یا به تاهیتی می رود پسر او بیش از بیست سال است که برای من کار می کند و پسر دیگر او در مدرسه خصوصی با من همکلاس بوده . او خیلی بزرگ است . شما می بینید براندو با هوش است وقتی با من کار می کند همیشه می گوید "من می دانم کدام دکمه را فشار دهم تا احساسات را از تو بگیرم " او به خوبی من را می شناسد . به خوبی می داند که چگونه مرا از مشکلات بیرون بیاورد بنابراین چیز هایی به من خواهد گفت که من پیشرفت کنم . او نابغه است . پادشاه است . او آخرین باقیمانده آن نسل است او یک مرد برلینایی است یک انسان دوست داشتنی . من او را دوست دارم و او دوست خوب من است .

گزارشگر: تو در مردان سیاه پوش 2 درخشیدی آیا کار کردن در آن لذت بخش بود ؟

مایکل جکسون: پروژه مردان سیاه پوش خیلی جالب بود برای این که من خودم را به عنوان یک شخص جدید معرفی کردم.

گزارشگر : از ویدیو تریلر مشخص است که تو علاقه شدیدی به هنر های بصری داری.

مایکل جکسون: کارهایی مثل این و آن را من برای هدایت خودم انجام می دهم . یا کارکردن به دقت با کارگردان . ما با هم کارکردانی می کنیم ، ایده می دهیم ، اگر شما ghosts را ببینید میگوید نوشته مایکل جکسون و استفان کینگ . استفان و من آن را پشت تلفن نوشتیم . او یک انسان دوست داشتنی است ، او شگفت انگیز است ما آن را پشت تلفن نوشتیم فقط با هم حرف میزدیم

گزارشگر: در صنعت سینما چه کسی را بیشتر از همه تایید می کنی؟ و چرا؟

مایکل جکسون: من رابرت دی نیرو را خیلی دوست دارم من فکر می کنم او یک بازیگر همه کاره است او می تواند همه چیز را از یک نویسنده اجرا کند از کشیش تا انسان ناخوش ، قاتل ، احمق ، یک عمومی فریبکار ، تا همه چیز و البته هر رقص فوق العاده ای

گزارشگر: می خواهی کدام زن تو را راهنمایی کند و به تو ایده بدهد؟

مایکل جکسون: یک بازیگر زن؟] میخندد] من تو باید با هم یک فیلم بازی کنیم. اجازه بده بازی کنیم! من باید آن را دوست داشته باشم...

گزارشگر: صحبت هایی در مورد رفتن تو به کره ماه برای انجام دادن راه پیمایی فضایی (moonwalk) بود آیا این واقعیت دارد؟

مایکل جکسون:] میخندد] این حقیقت دارد. این یک شایعه نیست. من آن را خواهم گفت.

گزارشگر: تو کاتالوگ بیتلز را به وسیله ی ام سی کارتی گرفتی. در مورد این توضیحی نداری؟

مایکل جکسون: نه من این کار را نکردم. او این کار را نکرد. کاتالوگ را برای فروش گذاشته بودند من هم آن را دوست داشتم و خریدم مثل خریدن یک اثر هنری [کاتالوگ بیتلز یک میلیارد دلار ارزش دارد]

گزارشگر: بیشتر در مورد علاقه ات به خیریه کودکان بگو. تو از چه سازمان هایی حمایت می کنی؟

مایکل جکسون: من یک سازمان خیریه برای کودکان دارم که خودم آن را ساختم نام آن Heal the world دنیا را نجات بده (است و هر کنسرت و اجرایی که من دارم تمام مبلغ آن را به Heal the world می دهم، پرورشگاه ها بیمارستان ها کودکانی که نیاز به ریه یا کبد دارند. شما خواهید فهمید، شما روزی به عمل جراحی نیاز پیدا خواهید کرد. وقتی من کنسرت برگزار می کنم، در تورها از بسیاری از پرورشگاه ها و بیمارستان ها دیدن می کنم. ما [Heal the world دوازده ساله شدیم - ما جعبه های خیلی زیادی از اسباب بازی ها پوستر های مایکل جکسون و چیز های مختلف دیگری دریافت می کنم. آن ها عاشق این هستند.

گزارشگر: دوست داری در زندگی بیشتر از همه به چه چیزی برسی؟

مایکل جکسون: من هیچ وقت راضی نمی شوم. راه های بسیاری وجود دارند که من می خواهم آن ها را طی کنم و کار های بسیاری وجود دارند که من می خواهم آن ها را انجام دهم. من کار های بسیاری انجام داده ام ولی فکر نمی کنم این کافی است برای همین است که من جوایز را در منزل نمی گذارم. شما هیچ جایزه ای در منزل من نخواهید دید. من همه ی آن ها را کنار گذاشته ام. برای این که اگر آن ها را از خودتان بگیرید در شما احساسی شکل می گیرد. من آن را انجام دادم. قله های خیلی زیادی برای برای فتح کردن وجود دارد.

گزارشگر: اگر یکی از فرزندان پیش تو بیاید و بگوید: " پدر من می خواهم یک ستاره پاپ بشوم" بهترین نصیحتی که تو می توانی به او بدهی چیست؟

مایکل جکسون: بهترین نصیحتی که من به آن ها می دهم کارهای بسیار زیاد و سخت و آماده بودن است برای این که همیشه راحتی در کار نیست. برای بزرگترین ستاره شدن برای بزرگترین هدف را داشتن شما باید مثل یک کرگدن پوست کلفت باشید. تبلوید ها حرامزاده هستند و شما باید مثل کرگدن پوست کلفت باشید تا با این تفکر مریض سر و کار داشته باشید. آن ها فقط این را به خاطر فروختن روزنامه ها انجام می دهند برای این که خبر های بد به فروش می روند نه خبرهای خوب. آن ها واقعا از خودشان می سازند. اگر خبری نداشته باشند از خودشان درست می کنند من چیزی که تبلوید ها چاپ می کنند نیستم. نه مثل آن نیستم. آن ها دیوانه اند آن ها نادانند. من همیشه به طرفدارانم گفته ام با هم تبلوید ها را آتش بزیم بگذارید با هم یک کوه بلند از تبلوید ها بسازیم و آن را آتش بزیم. طرفدارهای واقعی من می دانند که این اشغال ها حقیقت ندارند. آن

ها می دانند. آن ها باهوشند.

گزارشگر: آیا تا به حال خواسته ای فیلم بسازی؟ اگر خانواده تو موسیقی دانان موفقی نبودند آیا می خواستی این کار را زود تر انجام دهی؟

مایکل جکسون: من همیشه می خواستم فیلم بسازم اما تور ها باعث می شد که نتوانم. برای همین من می خواهم بعد از سال ها فیلم بسازم. من می خواهم شش فیلم بزرگ بسازم و سپس من یک تور انجام خواهم داد و بعد از آن فیلم های بیشتری می سازم.

گزارشگر: چه ایده ای برای فیلم ها داری؟

مایکل جکسون: من ایده هایی برای فیلم ها دارم، حرکت ها و رقص هایی که مردم هرگز ندیده اند. من فقط نمی خواهم مردم را غافلگیر کنم برای همین است که من دارم یک کمپانی تولید فیلم می سازم، من خیلی خوشحالم. این همان چیزی است که ما با نورلند انجام می دهیم من می خواهم خلق کنم و بازی کنم.

گزارشگر: کمی در مورد ایده فیلم تو (گرگینه) توضیح بده.

مایکل جکسون: من هنوز فیلمنامه گرگینه را نخواندم. این یکی از فیلم هایی است که ما می خواهیم بسازیم و من به خاطر آن هیجان زده هستم. من از کار کردن با سامی لی خیلی خوشحالم [نویسنده موسیقی کسی که به تازگی در فیلم های جکسون دیده شده] ما داریم با هم پروژه های فوق العاده ای در فیلم انجام می دهیم... و من خیلی هیجان زده هستم.

گزارشگر: گرگینه اولین فیلم شما خواهد بود؟

مایکل جکسون: تا آن جا که من می دانم جدول برنامه می گوید گرگینه اولین فیلم خواهد بود، فیلم جالبی خواهد شد من می خواهم واقعا ترسناک باشد. ریچ بکر می خواهد جلوه های ویژه را انجام دهد. او هفت جایزه آکادمی دارد. ریچ هم به خاطر این موضوع خیلی هیجان زده است. او گرگینه امریکایی در لندن را ساخته. او یک اسکار گرفته. او گفت: "مایکل! این ها هیچ چیز نیست" این ها در مقابل کاری که او انجام می دهد چیزی نیست. او می خواهد فرا تر از این برود. او تمام فیلم های ادی مورفی همچنین نانسی، کلامپس، پروفیسور نات، و همه مردان سیاه پوش را ساخته

گزارشگر: به من بگو دوست داری چگونه به خاطر سپرده شوی؟

مایکل جکسون: چگونه به خاطر سپرده شوم؟ به عنوان کسی که آمد و به جهان روشنی بخشید. کسی که راه سیاست را نرفت، همچنین صدایی برای بی صدایی کودکان برای این که من عاشق آن ها هستم، من برای کودکان زندگی می کنم، اگر این گونه نبود خودم را از بین می بردم. یک کودک، یک بچه، شگفت انگیز است. آن ها استعداد های کوچکنند، نابغه های کوچک. واقعا هستند.

گزارشگر: آیا از پدر بودن لذت می بری؟

مایکل جکسون: پدر بودن علاقه من است، من عاشق این هستم. عاشقش هستم.

گزارشگر: من یک روز وقتی دخترت خواب بود دیدم که او را بالا بردی. تو فقط او را بالا بردی. من خوشحالی را در چهره تو می دیدم...

مایکل جکسون: من عاشق آن ها هستم خانواده جکسون فرزندان زیادی دارند. من برادر زاده ها و خواهر زاده های زیادی دارم. ما خیلی زیاد هستیم

گزارشگر: رابطه تو با خواهر ها و برادرانت چگونه است ؟

مایکل جکسون: من عاشق برادر ها و خواهر هایم هستم. وقتی من با آن ها هستم ما می خندیم . مثل یک ویرایش جدید از خودتان است . ما شوخی می کنیم می خندیم و در مورد گذشته حرف می زنیم . ما به اندازه ای که می خواهیم دور هم نیستیم . ما خیلی مشغله داریم . همه ما در کار نمایش هستیم . ما همیشه مشغول انجام دادن کاری هستیم . اگر من در شهر هستم ، جانیت بیرون از شهر است اگر همه ما این جا هستیم ، برادرم جای دیگری است . همه مشغول کار هستند .

گزارشگر: آیا تو یک مرد خانوادگی هستی؟ دوست داری با خانواده ات چه کارهایی انجام دهی؟

مایکل جکسون: خانواده من ؟ فرزندانم؟ ما دوست داریم دور هم بنشینیم . با هم حرف بزنیم. به طرف هم بالش پرت کنیم . ما کنار دریاچه می نشینیم . من آن ها در منزل هر روز برای قدم زدن به بیرون می برم ، ما کنار دریاچه می نشینیم و سنگ داخل آب می اندازیم و فقط با هم حرف می زنیم .

گزارشگر: چیزی که توفکر می کنی عمیق ترین عشقی است که یک نفر می تواند حس کند؟ آیا این را احساس کرده ای؟

مایکل جکسون: واو؟ من فکر می کنم این واقعا مسئله مهمی است . آیا من عمیق ترین عشق را احساس کرده ام؟ من نمی دانم عمیق ترین عشق چه خواهد بود . [مکت طولانی] و سوال جالبی بود [برای چند لحظه سوال را تکرار می کند] من خیلی خیلی زیاد عاشق فرزندانم هستم و من همیشه به چشمان آن ها نگاه می کنم و می گویم این مهم ترین چیز است .

The Elusive Shadow

سایه گریزان

هر بار به جایی خیلی دور سفر کردم

اما دری به سوی روح نیمه باز ماند
از رنج ، از وحشتی بزرگ
من موسیقی تو را نشنیدم
از وسط جاده های پیچان در کوچه خاطرات
من از صلیب دردناک خودم خسته شدم
آن بود یک مسافرت از جنون
از دلتنگی ، زاده شدن در اندوه
من سرگردان بودم
با هر ورزشی به حال خودم برگشتم
به شراب دزدیده شده حقیقت می نگرم
در قلب من، وسوسه قدرت و سلطنت
بر تمام آن چهره های شبه زده
اما من به دنبال سرزمین خودم بودم
در راه یک دیوانه ی مست بود
تشنج بی رحم ، مه تیره

در تمام عمرم تلاش کردم که بشکنم

این سایه ای که مرا دنبال می کند من نمی توانستم حرکت کنم

زمان زیادی در جمعیت پر سر و صدا

در شلوغی و هل دادن ، در صداهای بسیار بلند

من پشت سر آن ایستادم تا آن را ببینم

من نتوانستم آن را در هیچ جایی از دست بدهم

این فقط زمانی بود که من تمام آن محدودیت ها را شکستم

پس از آرامش از آن فریاد ها و گریه ها

در ژرفای آن افسوس ها

در تصور اندوه هزاران محدودیت

ناگهان من ستاره ای شدم در چشمان آتشین تو

برای اولین بار من هدفم را پیدا کردم

سایه گریزان روح من بود

رقص رویا / مایکل جکسون

Wise little girl



دختر خردمند کوچک

من دختر خردمند کوچکی را می شناسم که نمی تواند راه برود. او مجبور است از ویلچر استفاده کند و او باید باقی عمر خود را آنجا بماند. دکترها عقیده دارند تقریباً هیچ امیدی برای درمان پاهای فلج او وجود ندارد.

برای اولین بار زمانی که من این دختر کوچک را ملاقات کردم، او به من لبخند زد، لبخندی که مرا با درد او سوزاند. چقدر ساده و بی آلایش بود. او حس دلسوزی به خودش یا درخواست یا یک احساس خجالت را مخفی نمی کرد.

او در مورد ناتوانیش در راه رفتن کاملاً احساس بی گناهی می کرد، مثل یک پایی که اگر نژاد بی ارزش یا یک نژاد برتر باشد برایش تفاوتی ندارد. او هیچ فضاوتی در مورد خودش نکرد و این خردمندی او بود.

من نگاه های خردمندانه شبیه این را در بچه های دیگری دیده ام. در بچه های فقیر. برای این که آنها غذا، پول، خانه های امن یا بدن های سلامت ندارند. با گذشت زمان، آن ها عمر محدودی دارند. بسیاری از این بچه ها فقط می فهمند که چقدر موقعیتشان بد است. به زندگی آن ها نگاه کن.

راهی بزرگ می شوند آن معصومیتی که بسیار با ارزش و کمیاب است را از آن ها می دزدد. باید احساس بدی در مورد خودشان داشته باشند ، این حقیقت است.

اما این دختر کوچک خردمند فقط چهار ساله بود. او در شرم و افسوس شناور بود مثل یک گنجشگ سبکبار. او قلب مرا در دستانش گرفت و آن را به سبکی یک تکه پارچه نخی کرد. همانطور که آن بود.

KEEP THE FAIT MICHAEL JACKSON/DANGEROUS ALBUM 1992

اگر بلند فریاد بزنی آیا می توانی با عذر خواهی به قلب اربابت رخنه کنی
تو می توانی کلمات را آن گونه که درک می کنی ادا کنی
اما قدرت تو در باور توست
پس به خودت فرصت بده چرا که تو می توانی بلند ترین کوه ها را بپیمایی
و از عمیق ترین دریاها عبور کنی
خطاب من به شماست
برای خواستن هر چیزی اراده لازم است
و کمی اعتماد به نفس
پس در ایمانت ثابت قدم باش
و به هیچ کس اجازه نده تو را از راهت منحرف سازد
تو باید زمان مناسب حرکت را بدانی
تا رویاهایت را از دل خاک بیرون بکشی
پس در ایمانت ثابت قدم باش
چرا که تو سرانجام خواهی توانست با گذر زمان و با اتکا به خود پیروز شوی
خودت را باور کن
مهم نیست که چیزهایی را از دست می دهی تو می توانی پیروز باشی
اما باید ایمانت را حفظ کنی
و تو خواهی توانست
هنگامی که به اعتماد فکر می کنی تو را به سرمنزل مقصود می رساند
به جایی که همیشه فقط رویایی از آن را در هنگام تنهایی ات در سر داشتی
ولی تو می توانی به آنجا بروی اگر خودت را به دست سرنوشت نسپاری
و بدانی که قدرت تو در باور توست پس به خودت فرصت بده
من می دانم که می توانی از دریا ها عبور کنی و در بلندی آسمان به پرواز در آیی
از هر راه درستی می توانی به آنجا برسی ولی فقط و فقط اگر تلاش زیادی کنی

پس در ایمانت ثابت قدم باش
و به هیچ کس اجازه نده تو را از راه باز دارد
ای برادرم چشمانت را تنها به پاداشی که در انتظار توست و گام هایی که بر زمین می گذاری خیره بدار
و ایمانت را حفظ کن

چرا که تو سر انجام با اعتماد به نفس پیروز خواهی شد
من به برادرم چگونه درست کار بودن را آموختم
سرت را بالا بگیر و آرمانشهری را که بدان افتخار می کنی به همه نشان بده
تو باید برای آرمان هایت بجنگی و به کسی اجازه ندی سد راه تو شود
تو می توانی پیروز باشی

اما باید ایمانت را حفظ کنی و خواهی کرد
من می دانم که حفظ ایمان یعنی هرگز از عشق دست نکشیدن
و این قدرت عشق است که همه چیز را درست می کند درست می کند... درست می کند... به خوبی
ایمانت را حفظ کن و به کسی اجازه نده که تو را منحرف کند

تو باید زمان مناسب حرکت را بدانی
تا بتوانی رویا هایت را از دل خاک بیرون بکشی
ایمانت را حفظ کن زیرا تو سر انجام با اعتماد به نفس پیروز خواهی شد
بهتر این است که مردانه بایستی و مثل یک درستکار رفتار کنی
تو نباید باقی عمرت را مثل یک احمق رفتار کنی
تلاش کن تا به مطلوب برسی و خواهی رسید
تو باید روزی بالاخره حرکت خود را برای مطلوب آغاز کنی
و ایمانت را فراموش نکنی

به خودت نگاه کن و ببین در چه وضعی هستی
یک لحظه بایست تا خودت را بیازمایی
و مسیر زندگی ات را مستقیم سازی
اینکه هر روز چطور زندگی می کنی وجود تو را شکل خواهد داد
ایمانت را حفظ کن و به کسی اجازه نده تو را منحرف سازد
فقط چشمانت را به پاداشی که در انتظارت است و گام هایی که برمی داری خیره بدار
و ایمانت را حفظ کن

زیرا تو سر انجام با اعتماد به نفس پیروز خواهی شد
ذهنت را تعالی ببخش پیش از آن که از کار افتد
چیز هایی در این عالم وجود دارد که بهتر است آن ها را رها کنی
و برای آرمانهایت بجنگی

و به هیچ کس هم اجازه نده که سر راهت قرار گیرد
تو می توانی به رویاهایت جامه ی حقیقت بپوشانی
اما باید ایمانت را حفظ کنی خواهی کرد

اکنون به تو می آموزم ای برادرم که چگونه درستکار باشی
سرت را بالا بگیر و آرمان شهری را که به آن افتخار می کنی به همه نشان بده
برای آرمان هایت بجنگ و اجازه نده کسی سد راهت شود
اگر ایمانت را حفظ کنی می توانی پیروز باشی
در راه درست گام بردار و ذهنت را در مسیر مستقیم قرار ده
گرد کهنگی را از وجودت پاک کن
احترام خودت را باز پس گیر
از دوستی ما آن قدر زمان گذشته است که تو بدانی من نقش بازی نمی کنم
هر طور که دوست داری می توانی با مسایل برخورد کنی
اما باید ایمانت را حفظ کنی و خواهی کرد
به هیچ کس اجازه نده تو را از راه باز دارد فقط چشمانت را به پاداشی که در انتظار توست خیره مدار
و قدم هایت را بر زمین استوار مدار
در ایمانت ثابت قدم باش عزیزم
تو سر انجام با اعتماد به نفس پیروز خواهی شد
اما باید تا آن روز در ایمانت ثابت قدم باشی



Courage

شجاعت

این عجیب است که چیزهایی باعث شجاعت و چه چیزهایی باعث ترس می شوند. وقتی من در مقابل هزاران نفر قدم بر صحنه می گذارم احساس شجاعت نمی کنم . بیان احساس واقعی به یک نفر شجاعت بیشتری می خواهد . وقتی به شجاعت فکر می کنم شیر بزدلی در سیرک را به یاد می آورم . او همیشه از خطر فرار می کرد با نگرانی خودش را تکان می داد و می گریست . او احساسش را فقط با کسانی که دوست داشت تقسیم می کرد ، هر چند که او همیشه آن احساسات را دوست نداشت . شجاعت واقعی شجاعت صمیمی شدن است . ابراز احساسات شبیه افتادن جلو کسی که می خواهید نیست . این تمایل و راستی قلب شماست که می تواند همه چیز را بگوید. وقتی شجاعت صمیمی شدن را دارید می دانید چه کسی هستید و تمایل دارید که اجازه دهید دیگران آن را ببینند . این ترسناک است ، زیرا شما حس کردید بسیار آسیب پذیر است پس آن را قبول نمی کنی . اما بدون پذیرش شخصی ، نوع دیگری از شجاعت ، که مثل یک نوع قهرمان فیلم هاست ، این احساس تو خالی است . دشمنی با خطر ها ، شجاعت، درستکاری و صمیمیت است که راهی به خود شناسی باز می کند . او چیزی که همه ما می خواهیم پیشنهاد می دهد...
وعده عشق.



Dancing the dream

رقص رویا

او آگاهی خودش را در تمام آفرینش بیان می کند.
دنیایی که ما در آن زندگی می کنیم رقص پروردگار است .
رقاص ها می آیند و در یک چشم به هم زدن می روند. اما رقص نمی میرد.
در بسیاری از لحظات وقتی من میرقصم احساس کرده ام با چیز مقدسی لمس شده ام.
در آن لحظه ها روح مجروح و تنهایم به هر چیزی که وجود داشت تبدیل شد.
من ماه و ستاره شدم.
من عاشق و معشوق شدم.
من پیروز و سربلند شدم.
من ارباب و برده شدم.
من خواننده و ترانه شدم.
من مشهور و ناشناخته شدم.

من به رقصیدن ادامه می دهم و آنگاه آن است رقص جاودانه پروردگار
آفرینش و آفریدگار در یک لذت خلاصه شده و من به رقصیدن ادامه می دهم و می رقصم و... می رقصم... تا آنجا
فقط هست یک رقص.

برگرفته شده از کتاب رقص رویا /نوشته مایکل جکسون ۱۹۹۲



B

hurt said NO But the

نه اما قلبش گفت

زنجیر هایی به زمین قفل شده بودند و پروژه ها را فقیری را در مقوا ها دیده بودند . بنابراین آن ها با آن ها زندگی ساختند می

. نبود بزرگ سیمانی و تعداد زیادی از شیشه های برج که روی آسفالت پارکینگ بودند. این عجیب بلوک های

. زنجیر بسیار شبیه خانه بود، هر خانه در یک

. کنید حوصلگی پرسیدند: " شما چه توقعی دارید؟ شما ثروتمند تر از آن هستید که مثل ما زندگی آن ها با بی

" نیستید؟ توانید کار های بهتری برای خودتان انجام دهید . شما باید فوق العاده باشید . آیا شما می

. نه سرشان گفت بله . اما قلبشان گفت

. کردند . پس در کوه رودخانه ای برای سد زدن پیدا کردند آن ها در شهر به برق بیشتری احتیاج پیدا

بودند بالا رفت ، خرگوش ها مردند، گوزنی روی آب شناور شد و پرند هایی که کوچکتر از آن وقتی آب

. شده بودند کنند زمانی که مادرشان در حال کمک کردن به آن ها گریه می کرد در خانه هایشان غرق که پرواز

ایرکاندیشن دانیم که یک میلیون نفر می توانند در تمام تابستان از آن ها گفتند: " این منظره زیبایی نیست . اما می

" استفاده کنند. آیا این مهم تر از یک رودخانه در کوه نیست؟ هایشان

. نه سرشان گفت بله . اما قلبشان گفت

. دیدند . بنابراین بر ضد آن جنگ کردند آن ها ظلم ستم و تروریسم را در یک سرزمین دور

. کشور به خاطر ثروت هایش نابود کردند بمب ها آن

اند و روستاییان بیشتری که روز با بی احترامی در که از ترس روی زانو هایشان خم شده مردمی این ها ،

. می شوند ، هستند چوبی به خاک سپرده تابوت های

گر بودند تو مجبور بودی قربانی کردن را ترجیح دهی. اگر تعدادی از مردم بیگناهی که نظاره " : آن ها گفتند

" ، آیا آن فقط یک هدیه در مقابل به دست آوردن صلح و آرامش نبود؟ صدمه دیدند

. سرشان گفت بله اما قلبشان گفت نه

. شدند آن سال ها یکی پس از دیگری گذشتند و کهنه

: می کنند . آن ها می گویند خانه های راحتشان می نشینند و از اندوخته هایشان استفاده آن ها در
" خوبی داشته ایم و کار های درستی انجام داده ایم ما زندگی "
" چرا فقر و فساد و جنگ هنوز از بین نرفته؟ " : فرزندانشان به زمین نگاه کردند و پرسیدند
. تو به زودی پایانش را خواهی دید . در آغاز انسان ضعیف و خود خواه بود " : آن ها گفتند
" تلاش های بسیار زیاد ما این مشکلات پایان نخواهند یافت با وجود
کردند گفتند بله . اما آن ها به قلب هایشان نگاه کودکان

صدایی به آرامی گفت : نه !

برگرفته شده از کتاب رقص رویا نوشته مایکل جکسون ۱۹۹۲

[دیگر من نیمه](#)

ANOTHER PART OF ME

نیمه دیگر من

ما پیروز می شویم
ما حقیقت را داریم
هدف ما
دیدن حقیقت است
با انگشتت اشاره نکن
خطر ناک نیست
این دنیای ماست
تو هم یکی از ما هستی

ما عشق واقعی را می فرستیم
و این است پیام ما به تو

همه سیاره ها به صف می شوند

ما روز های روشن تری می آوریم
همه این ها در انتظار تو هستند
آیا نمی توانی ببینی؟
تو فقط نیمه دیگر من هستی

تعداد کمی از مردم
درستکار هستند
آخرین پیامی که ما برای تو می آوریم این است که
هیچ خطری وجود ندارد
به حقیقت عمل کن
پس با ما همراه شو
منظور ما تو هستی

ما عشق واقعی را می فرستیم
و این است پیام ما به تو
همه سیاره ها به صف می شوند
ما روز های روشن تری می آوریم
همه این ها با هم منتظر تو هستند
پس به حقیقت نگاه کن
تو فقط نیمه دیگر من هستی

.....
ما پیروز می شویم
این حقیقت است

نیمه دیگر من

Braeking free

شکستن آزادی

همه این حمله ها ، تمام این آشوب ها
زمان ، فضا و انرژی فقط یک تصور هستند
حقیقت این است که آفریده شده ایم
تمام آن چیزهایی که دوست داشتی هستند تمام چیزهایی که نفرت انگیزند
پیدایش از کجاست؟ پایان آن کجاست؟
گذشت زمان ، سختی های زندگی
پیمان هایی که شکسته شده ،
نامه های عاشقانه ای که که هیچ گاه فرستاده نشدند؟ چه معنی می دهند؟

از کتاب رقص رویا نوشته مایکل جکسون ۱۹۹۲